

تحریف سنت پیامبر ﷺ؛ راهبردی برای قداست بخشی به مدعیان خلافت

سید محمدکاظم طباطبائی^۱ - سید مصطفی امامی زاده^۲

چکیده

قداست بخشی به افرادی که ادعای جانشینی پیامبر ﷺ را داشتند یکی از جریان های مؤثر در تاریخ اسلام بود که نقش برجسته ای در شکل گیری ایدئولوژی های سیاسی و مذهبی سده های نخستین ایفا کرد. این جریان به ویژه در دوران خلافت امویان و عباسیان، با هدف تثبیت مشروعیت سیاسی و دینی مدعیان نخستین خلافت و تقویت جایگاه آنان در برابر مخالفان و رقیبان سیاسی دنبال شد. تحلیل این جریان مستلزم شناسایی ارکان و عوامل اصلی آن است. یکی از ابعاد کلیدی این جریان، بررسی راهبردهای اجرایی ای است که در راستای قداست بخشی به مدعیان خلافت اتخاذ گردید. از جمله این راهبردها، تحریف سنت پیامبر اسلام ﷺ است که به طور خاص ناظر بر ایجاد تغییرات عمدی در تصویر شخصیت، افعال و افکار پیامبر ﷺ است. این تحریفات با هدف ارائه تصویری مطلوب از مدعیان خلافت به جامعه اسلامی صورت گرفت و از این طریق به تثبیت مشروعیت سیاسی و دینی آنان کمک کرد. افزون بر این، چنین تغییراتی تأثیر

۱. عضو هیئت علمی و استادیار گروه نهج البلاغه دانشگاه قرآن و حدیث و رئیس پژوهشکده علوم و معارف حدیث پژوهشگاه قرآن و حدیث. tabakazem@gmail.com

۲. دانشجوی مقطع دکتری رشته علوم و معارف نهج البلاغه، دانشگاه قرآن و حدیث قم (نویسنده مسئول). emamyzadeh110@gmail.com

عمیقی بر گفتمان دینی مسلمانان گذاشت، به گونه‌ای که آثار آن در اختلافات فقهی، کلامی و سیاسی تا امروز مشهود است.

کلیدواژه: قداست بخشی، مدعیان خلافت، تحریف سنت.

۱. مقدمه

خلفای سه‌گانه در دوران آغازین حکومت اسلامی و پس از آن به طور خاص، خلفای اموی و عباسی از ابزارهای مختلف برای مشروعیت بخشی به قدرت سیاسی خود استفاده کردند که شامل دینی جلوه دادن آن برای کسب مقبولیت مردمی بود.

از آنجا که حزب علی علیه السلام برای اثبات حقانیت وی در دادخواهی‌های سیاسی، موثق‌ترین دلایل نقلی و نصی را عرضه می‌کرد، در مقابل، حزب حاکم به احادیثی متوسل شد که جنبه اثباتی داشته باشد؛ احادیثی که خلافت ابوبکر، عمرو عثمان را امری الهی و طبق خواسته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم القا می‌کرد. یکی از این ابزارها قداست بخشی به خلفای سه‌گانه بود که در این دوره‌ها به گونه‌ای صورت گرفت که حاکمان می‌کوشیدند تا با پیوند زدن جایگاه خلفا به مفاهیم دینی و مذهبی، آنان را به عنوان نمایندگان مشروع و افرادی که دارای حمایت الهی هستند، معرفی کنند. در این راستا، تحلیل و شناخت این جریان به بررسی ارکان و عناصر اصلی آن نیازمند است.

یکی از ابعاد اساسی جریان یادشده بررسی راهبردهای اجرایی است که برای قداست بخشی به خلفای سه‌گانه به کار گرفته شد. در این میان، تحریف سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان یکی از راهبردهای کلیدی و عملیاتی این جریان، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این تحریف در سطوح مختلف، از جمله در تفسیر و نقل روایات، تنظیم و انتشار احادیث و تأویل برخی از آموزه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صورت گرفت و موجب شد که تصویری خاص از مدعیان خلافت به جامعه اسلامی ارائه شود. در واقع برای تثبیت مشروعیت و قداست شخصیت‌های یادشده گاهی سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به طور عمدی و در مواردی به صورت غیرمستقیم تحریف شد.

پژوهش حاضر در پی شناخت و تحلیل این جریان سیاسی و دینی است که چگونه

تحریف سنت پیامبر ﷺ به عنوان یک راهبرد موجب تثبیت مشروعیت خلفای سه‌گانه در تاریخ اسلام شد و این فرایند چه تأثیری بر جامعه اسلامی گذاشت؟

درباره موضوع پژوهش تاکنون کتاب یا مقاله مستقلی نگاشته نشده؛ هرچند در برخی آثار، وقتی به تحلیل عملکرد حاکمان پس از رسول خدا ﷺ پرداخته می‌شود، به دوگانگی میان رفتار خلفا و سنت پیامبر ﷺ توجه شده است؛ برای نمونه در کتاب نقش ائمه در احیای دین به موارد بسیاری از تفاوت و تناقض عملکرد خلفا با سیره پیامبر ﷺ اشاره شده است (عسکری، ۱۳۸۸: ۲/ ۴۹۴-۵۰۲). همچنین در کتاب تاریخ خلفا (جعفریان، ۱۳۷۴: ۲۳۹-۲۴۷) به بحران‌های فرهنگی و ارزشی‌ای که در زمان خلفای سه‌گانه شکل گرفت و علی‌البداهه را با دشواری‌هایی مواجه کرد، اشاره می‌شود. در چند مقاله نیز به چرایی تحولات فرهنگی، سیاسی و دینی پس از پیامبر ﷺ پرداخته شده؛ از جمله در مقاله «سقیفه؛ بازتولید سیادت جاهلی» نویسنده می‌کوشد چگونگی تصرف و تغییر در سیره پیامبر ﷺ از طریق بازگشت به نظام قبیله‌ای عصر جاهلیت را روشن سازد (ناظمیان‌فرد، ۱۳۹۰: ۹۷-۱۱۲). «چگونگی تغییر گفتمان فرهنگی-سیاسی جامعه پس از رسول خدا ﷺ با تأکید بر احادیث ساختگی» مقاله دیگری است که در راستای تبیین چگونگی تغییر گفتمان نبوی برای تثبیت مشروعیت خلفا، نوشته شده است (موسوی کراماتی، ۱۳۹۸: ۷۲-۹۵). با این حال، با توجه به اشاره‌های مختلف در این آثار و تحلیل‌های انجام شده باید دید این اعتقاد چگونه و با چه سازوکاری پدید آمد که هنوز هم برای بررسی تفاوت‌های اصولی سیره پیامبر اسلام ﷺ و خلفا به تحقیقات متمرکزی در این زمینه نیاز است.

۲. مفاهیم تحقیق

۱.۲. سنت

سنت در لغت به معنای سیره، روش، طریقه و سبک رفتار بوده (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۳/ ۶۱) و در اصطلاح، شامل روش‌های پیامبر ﷺ است که در قالب گفتار، عمل، تقریر و

تأیید رفتار دیگران (حکیم، ۱۳۹۰: ۱۲۲) انجام گرفته باشد؛ چراکه سنت به عنوان یک منبع شرعی و دینی، هم شامل بُعد نظری (اقوال و اندیشه‌ها) و هم بُعد عملی (افعال و رفتارها) شخصیت پیامبر ﷺ می‌شود. از این رو برخی لغویان سنت پیامبر ﷺ را به طور کلی به معنای «راهی که پیامبر ﷺ دنبال می‌کرد» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۲۹) یا با عنوان «هرآنچه که از ایشان صادر شده است» (حکیم، ۱۳۹۰: ۱۲۲) در نظر گرفته‌اند. نکته‌ای که در تعریف سنت باید بدان توجه کرد، این است که شخصیت حقیقی و حقوقی پیامبر ﷺ هسته مرکزی سنت و ملاک اعتبار آن است؛ چراکه تصریح قرآن بر اسوه بودن پیامبر ﷺ^۱ بیانگر آن است که همه رفتارهای آن جناب در همه ابعاد زندگی مشمول این حکم بوده و به بعدی خاص محدود نمی‌شود (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۱۶ / ۲۸۸). بدین سان فهم قول یا فعل پیامبر ﷺ باید در چارچوب شخصیت معنوی و الهی ایشان بررسی شود؛ چنان‌که اگر سنتی برخلاف صفات ایشان، به عنوان نماد کامل دین داری، باشد، نمی‌توان آن را پذیرفت.

۲-۲. تحریف

«تحریف» که در لغت به معنای کژکردن و تبدیل و تغییر دادن کلام از وضع و حالت اصلی (معین، ۱۳۸۱: ۱ / ۱۰۳۷) آمده، کنشی ارادی و آگاهانه است که از سوی افراد و گروه‌های مختلف برای مقابله با حق مداران صورت می‌گیرد. مقصود از تحریف در پژوهش حاضر آن است که محرّف بی‌آنکه در ساختار گفتار دخل و تصرفی کند، معنای آن را به سویی که مطلوب اوست، متمایل ساخته و از معنایی که صاحب گفتار در نظر داشته، منحرف سازد (معرفت، ۱۳۸۸: ۱۱). موضوع تحریف در سنت نبوی به تغییر یا تحریف روایت‌ها، افعال و آرای مربوط به پیامبر اسلام ﷺ اشاره دارد.

۱. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب / ۲۱).

۳-۲. قداست بخشی

واژه «قداست» در لغت مصدر فعل و در اصل به معنای طهارت و پاکی بوده (احمد مختار، ۱۴۲۹: ۱۷۸۲/۳) و از جمله واژگانی است که بر جنبه دینی و معنوی آن تأکید شده است. این واژه معمولاً برای اشاره به تنزیه خداوند یا تطهیر بندگان به کار رفته و اصطلاحی است که تقریباً در تمام ادیان، اعم از الهی و غیرالهی وجود دارد (الیاده، ۱۳۹۱: ۱۱). وقتی گفته می شود که «قدس الشیء» یا «قدس الشخص» یعنی شیء یا شخص مورد نظر پاک و مبارک شد (عسکری، ۱۹۹۸: ۱۲۵).

واژه قداست و تقدس افزون بر معنای لغوی آن که تنزیه و تطهیر از عیب است، یک مفهوم ملازمی نیز دارد و آن جنبه ملکوتی، الوهی و ماورایی است.^۱ بنابراین قدسیت در پژوهش حاضر فقط به معنای پاکی و طهارت ظاهری نیست؛ بلکه به امری که از بُعد فرامادی و الهی برخوردار باشد نیز اطلاق می شود.

در مجموع می توان گفت منظور از «قداست بخشی» این است که انسان کاری کند یا سخنی بگوید، چنان که اعتقاد مردم به مقام معنوی شخصی چندان بالا رود که او را هم از نظر ذاتی و شخصیتی و هم از نظر جایگاه و مسئولیتی که به دوش گرفته، نه تنها پاک و منزه بدانند، بلکه دارای صبغه الهی نیز بیندارند. در پژوهش حاضر، قداست بخشی به سه خلیفه اول مورد بحث قرار می گیرد که با نگاهی تاریخی به رویدادهای پس از رحلت پیامبر ﷺ، این حقیقت مشخص می شود که چگونه برای اثبات لیاقت جانشینی خلفا سنت پیامبر ﷺ مورد تحریف قرار گرفت؛ چراکه دو واژه «خلافت» و «خلیفه» که به معنای جانشینی در امر حکومت و مطلق امارت پس از پیامبر ﷺ و نیز در معنای شخص جانشین ایشان در امر حکومت است، به کلیدی ترین مفهوم فرهنگ سیاسی و دینی

۱. در آیه دوازدهم سوره طه، علت اینکه خداوند از حضرت موسی ﷺ می خواهد که کفش های خود را از پا بکند، ورود به وادی مقدس طوی بیان می شود. این تقدس از سویی ناظر به مطهر و منزه بودن وادی طوی بوده و از سوی دیگر به جنبه ملکوتی آن برمی گردد.

مسلمانان بدل شد. البته بحث دربارهٔ خلفای سه‌گانه که در پژوهش حاضر از آن با تعبیری چون مکتب خلفا، خلفای نخستین و یا جریان خلافت یاد می‌شود، تنها به دوران خلفای یادشده اختصاص ندارد؛ چراکه دولت‌های بعدی، اموی و عباسی، نیز تا حد زیادی از نام و روش آنان برای پیشبرد مقاصد خود استفاده کردند و با بالا بردن قداست خلفا به حکومت خود صبغهٔ دینی بخشیدند تا جایی که سیرهٔ شیخین به‌عنوان یکی از منابع اسلامی در کنار قرآن و سنت پیامبر ﷺ قرار گرفت.

۳. اقسام تحریف سنت پیامبر ﷺ

پس از رحلت پیامبر ﷺ، حکومت خلفای سه‌گانه، هر یک، به نوعی با چالش‌هایی در زمینهٔ مدیریت جامعهٔ اسلامی و حفظ وحدت مواجه شد که مهم‌ترین آن‌ها سنت نبوی بود. پیامبر ﷺ نه تنها به‌عنوان رهبری سیاسی و دینی در رأس جامعهٔ اسلامی قرار داشت، بلکه به‌عنوان منبع مشروعیت و الگوی ایدئال مسلمانان در تمام ابعاد زندگی شناخته می‌شد؛ اما پس از رحلت ایشان، خلفا که در شرایطی خاص که گفتمان نبوی در ذهن مسلمانان راسخ بود و بدون نصی، خود را به‌عنوان جانشینان پیامبر معرفی کرده بودند، به مشروعیت دینی نیاز داشتند تا موقعیت خود را تثبیت کنند. در چنین شرایطی، حفظ گفتمان نبوت که محور مشروعیت دینی و سیاسی پیامبر ﷺ بود، نه تنها با تلاش‌های خلفا و هم‌فکران آنان برای تثبیت پایه‌های حکومتشان مغایرت داشت، بلکه در عمل مانعی برای پایدارسازی قدرت سیاسی خلافت نیز به‌شمار می‌آمد؛ از این رو دگرگونی در سنت پیامبر ﷺ به‌عنوان یک نیاز عاجل برای خلفا ضرورت یافت. تحریف در سنت نبوی در واقع فرایندی بود که در آن خلفا می‌کوشیدند به‌گونه‌ای از قداست و منزلت پیامبر ﷺ بکاهند و خود را به‌عنوان محور جدیدی از قدرت دینی و سیاسی در جامعهٔ اسلامی معرفی کنند. به عبارت دیگر آنان تلاش می‌کردند جایگاه پیامبر ﷺ را به‌گونه‌ای بازتعریف کنند که در رفتار حاکمیتی به نفعشان باشد تا بتوانند مشروعیت خود را از قداست پیامبر ﷺ جدا کرده و آن قداست را به حکومت خود منتقل کنند. برای

تغییر چنین نگرشی، خلفا باید در جایگاه ارزشی پیامبر ﷺ دست می بردند و این تغییر به تحولی اساسی در مفاهیم دینی و سیاسی نیازمند بود که خود را در تبدیل پیامبر ﷺ از یک رهبر الهی به شخصیتی تاریخی و حتی محدود به زمینه های خاص مذهبی نشان می داد. در این مسیر، مکتب خلفا^۱ به طور عمده به سه جنبه از شئون پیامبر ﷺ توجه کرد تا سنت نبوی را تغییر داده و به سمت مشروعیت خود پیش برد. برای درک بهترین موضوع لازم است تحریف در سنت را در سه بُعد شخصیت، افکار و افعال پیامبر ﷺ بررسی کرد.

۱-۳. تحریف شخصیت پیامبر ﷺ

«شخصیت» به معنا و مفهوم مجموعه ای از ویژگی ها و خصوصیات رفتاری و فکری است که از هر فرد، چه به صورت خودآگاه و چه به صورت ناخودآگاه، به عنوان سبک زندگی سر می زند. به عبارت دیگر، شخصیت شامل صفات هیجانی، رفتاری، منش و خصوصیاتی است که در شرایط مختلف معرف فرد بوده و برای او نسبتاً ثابت است و جامعه براساس آن فرد را ارزیابی می کند (شاملو، ۱۳۸۲: ۱۶-۱۷). بدین سان «تحریف شخصیت» یعنی اینکه شخصیت فرد مورد نظر را وارونه و غیر واقعی معرفی کنیم و هرچه را که خود می پسندیم به او نسبت دهیم؛ به گونه ای که ارکان اصلی شخصیت فرد یا مجهول بماند یا اینکه به غلط یا به صورت انحرافی و سطحی معنا شود (خامنه ای، ۱۳۹۴). وقتی از شخصیت پیامبر ﷺ سخن می گوئیم، از ابعاد مختلف آن مانند بُعد انسانی و اخلاقی، بُعد اجتماعی و مدیریتی و حتی خانوادگی بحث می کنیم که همه در فهم سنت دخیل

۱. از رحلت پیامبر ﷺ تا امروز، دو مکتب در عالم اسلام وجود داشته است: مکتب خلافت و مکتب امامت. مبنای مکتب خلافت این است که پیشوا و زمامدار انتخابی است و بعد از پیامبر ﷺ این مردم اند که زمامدار را انتخاب می کنند. اما در مکتب امامت، پیشوا و زمامدار امت انتصابی است؛ یعنی خداوند متعال پیشوا را منصوب کرده و پیامبر ﷺ انتصاب الهی او را به مردم ابلاغ می کند (عسکری، ۱۳۸۸: ۲/۲۷۷).

هستند و اینکه ایشان به عنوان معصومی الهی و اسوه‌ای بی نقص برای تمام جنبه‌های زندگی فردی و اجتماعی شناخته می‌شوند.

پس از رحلت پیامبر ﷺ و شکل‌گیری خلافت، تلاش‌هایی برای ایجاد تغییر در نحوه برداشت از شخصیت و قداست پیامبر ﷺ صورت گرفت؛ تلاش‌هایی که غالباً به انگیزه‌های سیاسی و برای تقویت مشروعیت خلفای سه‌گانه انجام شد.

یکی از ابزارهای مهم در تحریف شخصیت پیامبر اسلام ﷺ تضعیف ویژگی‌های معصومانه و الهی ایشان بود. این تلاش‌ها با استفاده از روایات جعلی و احادیث ساختگی انجام شد و هدف از آن، ایجاد فضایی بود که تفسیری زمینی و معمولی از پیامبر ﷺ ترویج شود؛ امری که به دست یافتن حکومت‌های وقت، به‌ویژه خلافت خلفای سه‌گانه، به اهداف سیاسی و فرهنگی کمک می‌کرد. این اقدامات همچنین از قدرت مفهوم قطعی و مطلق سنت نبوی کاست و فضای بیشتری برای اجتهادات هم‌سوبا منافع سیاسی فراهم آورد؛ چراکه ارائه تصویری عادی از پیامبر ﷺ حاکمان وقت را قادر می‌ساخت تا خود را در جایگاهی مشابه و گاه حتی برتر از ایشان معرفی کنند. تحریف شخصیت پیامبر ﷺ در راستای کاهش قداست و مطلق بودن جایگاه ایشان، از طریق چند راهبرد کلیدی انجام شد.

۳-۱-۱. نقص‌گذاری در اعتبار خانوادگی پیامبر ﷺ

خانواده از جمله مهم‌ترین مصادیق شخصیت فرد به شمار می‌آید. این تأثیرگذاری در موارد مختلفی مثل هویت فردی و جایگاه اجتماعی خود را نشان می‌دهد (محمدی ری شهری، ۱۳۸۹: ۱۱)؛ چراکه خانواده نخستین محیطی است که فرد در آن پرورش یافته و بسیاری از جنبه‌های شخصیت در آن شکل می‌گیرد. در بسیاری از جوامع، افراد نه تنها براساس عملکرد و ویژگی‌های فردی قضاوت می‌شوند، بلکه خاستگاه خانوادگی آنان نیز منبع مهمی برای سنجش جایگاه اجتماعی و شخصیتی‌شان به شمار می‌آید (امامی زاده،

۱۳۹۷: ۳۱)؛ امری که قرآن نیز به آن اشاراتی دارد.^۱

یکی از تحریفات اساسی که در جریان خلافت مطرح شد، تلاش برای نفی مقام معنوی و تخریب موقعیت خانواده پیامبر ﷺ بود. این تحریفات به طور عمده درباره کسانی که در پرورش پیامبر ﷺ حضور مستقیم داشتند، صورت می گرفت. در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که خداوند به پیامبر ﷺ فرمود: «من آتش را بر پشتی که تواز آن نازل شده‌ای، بر شکمی که تورا حمل کرده است و بر سنگی که تورا نگهداری کرده، حرام کرده‌ام». سپس در توضیح مطلب چنین نقل شده: «اما صلیبی که تواز آن نازل شده‌ای، عبدالله و بطنی که تورا حمل کرده، آمنه و سنگی که تورا نگهداری کرده، ابوطالب و فاطمه بنت اسد هستند» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱ / ۴۴۶). این حدیث به نوعی تبیین کننده مقام مقدس و شریف خانواده پیامبر ﷺ است که خداوند آتش جهنم را بر افرادی که در سه مرحله مهم از زندگی ایشان حضور داشته‌اند، حرام کرده؛ اما در مکتب خلفا سعی شده تصویری منفی از آنان ارائه شود.

براین اساس در برخی از روایات تلاش شده تا نشان داده شود که پدر و مادر پیامبر ﷺ در کفر زندگی کرده و در همان حال از دنیا رفته‌اند و حتی پیامبر ﷺ از طلب مغفرت برای آنان منع شده است. شاید این سؤال پیش بیاید که والدین پیامبر ﷺ قبل از اسلام از دنیا رفته‌اند، پس چگونه در برخی از روایات اهل سنت به آنان نسبت کفر داده شده است؟ این همان سؤالی است که باید از ناقلان این گونه روایات پرسید که یک نمونه از مصادیق عنوان پژوهش حاضر است. البته برخی برای اصلاح این نقل ها گفته‌اند که منظور از کفر در چنین روایاتی لزوماً کفر در مقابل اسلام نیست؛ بلکه می تواند کفر در مقابل ایمان باشد که در تصریحاتی از کتاب های اهل سنت نیز وجود دارد (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۵: ۲ / ۳۴۲). علت این امر آن است که بر اساس دلیل عقلی، پیامبر ﷺ باید از هرگونه عیب و

۱. «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَجَسًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ»

نقص و اموری که موجب انزجار و مانع تبلیغ وی می شود، منزه و پاک باشد و در اینجا شرک و کفر و معذب بودن والدین از بزرگ‌ترین منفرات است که موجب تنقیص شخصیت ایشان می شود (حلی، ۱۳۷۲: ۱۱۵).

با وجود این، اکثریت اهل سنت (زهادت، ۱۳۹۴: ۱۷۹) بنابر منابع روایی خود به ایمان نداشتن و عذاب اخروی والدین پیامبر ﷺ قائل شده‌اند. مهم‌ترین مستند اهل سنت در کفر و معذب بودن پدر و مادر پیامبر ﷺ چند روایت است که به حضرت ﷺ نسبت داده‌اند. در یک نمونه آمده است که مردی از پیامبر ﷺ درباره جایگاه پدرش در آخرت پرسید، حضرت فرمود: او در آتش است. مرد سؤال‌کننده از سؤال خود پشیمان شد، حضرت ﷺ فرمود: پدر من و پدر تو هر دو در آتش هستند (قشیری نیشابوری، ۱۴۲۷: ۱/۱۹۱). در روایت دیگری پیامبر ﷺ از طلب مغفرت برای مادرش آمنه منع شده است (همان، ۳/ ۶۳؛ ابن حنبل، ۱۴۲۱: ۲/ ۴۴۱؛ ابن ماجه، ۱۴۳۰: ۱/ ۵۰۱).

برخی محدثان اهل سنت کفر و عذاب اخروی پدر پیامبر ﷺ را قطعی دانسته و توجیهاتی نیز برای پاسخ به اشکالات آن ارائه داده‌اند (نوی، ۱۳۹۲: ۷/ ۴۶). حتی علمای معاصر اهل سنت نیز بر کفر والدین پیامبر اصرار دارند؛ برای نمونه شیخ بن باز در توضیح دوروایت یادشده می‌نویسد: هنگامی که رسول خدا ﷺ می‌گوید که همانا پدر من و پدر تو در آتش هستند، از روی علم این سخن را می‌گوید و نه از روی هوا و هوس. اگر بر پدر رسول خدا ﷺ اتمام حجت نشده بود، پیامبر ﷺ در حق او چنین نمی‌فرمود. همچنین در اجازه ندادن خداوند در طلب مغفرت برای آمنه، این معنا وجود دارد که پیام به آمنه رسیده و حجت بر او تمام شده است (بن باز، ۱۴۲۸: ۱/ ۱۲۲).

نکته قابل توجه این است که در مقابل این روایات، برای بالا بردن قداست خلیفه اول، ابوبکر، مطالبی درباره والدین او مطرح شده که در یک حالت مقایسه‌ای با والدین پیامبر ﷺ قرار می‌گیرد. این مقایسه اهداف مختلفی را دنبال می‌کند که مهم‌ترین آن‌ها ایجاد تصویری از ابوبکر به عنوان فردی است که در تمامی ابعاد دینی، از جمله در ایمان پدر و مادر فضیلت منحصر به فرد دارد. در این روایت‌ها گفته می‌شود که والدین ابوبکر

مسلمان شدند، حال آنکه والدین پیامبر ﷺ اسلام نیاوردند. این تفاوت برای اهل سنت به عنوان یک فضیلت به شمار می آید تا از این طریق مقام ابوبکر به عنوان پیشوای دینی و نخستین خلیفه اسلام تقویت شود.

در روایتی، شأن نزول آیه پانزده سوره احقاف^۱ درباره ابوبکر دانسته شده که به نیکی به والدین خود امر شده است. این آیه را بر ابوبکر تطبیق داده و گفته اند: هیچ یک از مهاجران را به جز ابوبکر این فضیلت نبود که پدر و مادرش مسلمان شوند (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۳ / ۱۰۶)؛ پس خداوند به او سفارش آن دورا کرد و وقتی ابوبکر به چهل سالگی رسید، دعا کرد که پروردگارا مرا ترغیب کن تا نعمت تو را که بر من و بر پدر و مادرم انعام کرده ای، سپاس دارم. خداوند نیز دعای او را مستجاب کرد تا پدر و مادر و همه فرزندان مسلمان شدند (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲ / ۲۴۳).

چنین مقایسه ای، والدین ابوبکر را در جایگاهی برابر و حتی بالاتر از والدین پیامبر ﷺ قرار داد تا نشان دهد که ابوبکر از خانواده ای مسلمان و پاک برآمده و این در واقع تلاشی بود برای به تصویر کشیدن ابوبکر به عنوان شخصی که افزون بر خودش، خانواده و والدینش نیز از فضیلت های خاصی برخوردارند.

۳-۱-۲. کاهش تمرکز بر پیامبر ﷺ به عنوان شخصیت محوری

کاهش تمرکز بر پیامبر ﷺ به عنوان شخصیت محوری دین و جامعه از دیگر شگردهایی بود که به طور مستقیم یا غیرمستقیم پس از رحلت ایشان پیگیری شد. در این روند، شخصیت پیامبر ﷺ از جایگاه والای یک رهبر الهی، محور جامعه اسلام و الگوی بی بدیل تا حد بشری که از دنیا رفته، تقلیل داده شد. نمونه ای از این رویکرد را می توان در زمان رحلت پیامبر ﷺ که بحران و ناباوری شدیدی جامعه اسلامی را فراگرفت، دید. در

۱. ﴿وَصَبَّأْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (احقاف / ۱۵).

این شرایط، ابوبکر سخنی ایراد کرد که در تاریخ به این شکل ثبت شده است: «هرکس محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می پرستید، بدانند که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرده است و هرکس خدا را می پرستد، بدانند که خدا زنده است و هرگز نمی میرد» (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۲ / ۲۰۵).

این سخن اگرچه به ظاهر تلاشی برای تنظیم احساسات جامعه پس از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، پیامدهای بلندمدتی در کاهش تمرکز بر شخصیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داشت. تأثیر معنایی و پیام این سخن این بود که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عنوان یک شخصیت تاریخی، نقشی فراتر از رساندن پیام خدا و هدایت بشر در زمان حیات ندارد؛ حال آنکه قرآن و خود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بارها بر الگو بودن ایشان حتی پس از وفاتشان تأکید داشتند (احزاب / ۲۱). دیگر پیامد این سخن گشودن راهی برای برجسته کردن نقش خلفا در رهبری جامعه بود؛ به این معنا که نقش پیامبر در مدیریت جامعه به پایان رسید و خلیفه به عنوان محور جدید تصمیم‌گیری‌ها و هدایت جامعه معرفی شد. این مهم در حالی رخ داد که بسیاری از صحابه، به ویژه اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مانند علی عَلِيٌّ براستمرار محوریت سنت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عنوان راهنمای کامل برای اداره جامعه تأکید داشتند.

۳-۱-۳. ایجاد برتری برای خلفا نسبت به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

راهبرد دیگر این بود که خلفا به عنوان افرادی عاقل، مدبر یا قاطع معرفی شوند؛ حال آنکه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این روایات به گونه‌ای منفعل یا سازشگر به تصویر کشیده می‌شد؛ برای نمونه می‌توان به روایاتی که حاکی از اعتراض یا انتقاد خلفا از رفتار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در موقعیت‌هایی خاص هستند، اشاره کرد؛ نمونه‌هایی مانند ماجرای آوازخوانی دختران نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و واکنش ابوبکر برای دور کردن آن‌ها (بخاری، ۱۴۲۲: ۲ / ۱؛ قشیری نیشابوری، ۱۴۲۷: ۲ / ۴۲) یا پراکندن جمعیت به وسیله عمر در ماجرای رقص کنیزان وقتی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همراه با عایشه مشغول نگاه کردن به آن‌ها بود (ترمذی، ۱۳۹۵: ۵ / ۶۲۱) نشان می‌دهد که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حال تحمل یا تأیید چیزی است که خلفا آن را اشتباه می‌دانند. هدف احتمالی روایات یادشده معرفی خلفا به عنوان مصلح اجتماع و دین و ارتقای

جایگاه آنان نزد مردم بوده تا نشان داده شود که آنان در حالی دغدغه اصلاح یا بهبود شرایطی را داشته‌اند که پیامبر ﷺ به هر دلیلی آن را رها کرده بوده است؛ اگرچه این دیدگاه با اصل عصمت پیامبر ﷺ تناقض داشت.

نوع دیگر قداست بخشی به خلفا در تقابل با شخصیت پیامبر ﷺ، نسبت دادن صفاتی خارق العاده به آنان بود؛ برای نمونه روایاتی مانند برتری مقام ابوبکر بر جبرئیل و داشتن حق استادی براو (صفوری، ۱۲۸۳: ۲/۱۴۹)، ترس شیطان از عمر بن خطاب بیش از پیامبر ﷺ (بخاری، ۱۴۲۷: ۶/۹۶) و انتساب علم غیب و خبر از حوادث آینده به عمر (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۴۴/۳۳۶؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۷/۹۷) به وضوح تلاشی برای بالا بردن جایگاه خلفا است.

در برخی موارد، این فضایل به گونه‌ای برجسته شده‌اند که مقام نبوت پیامبر ﷺ تحت الشعاع قرار گرفته یا حتی جایگاه ایشان از آن مقام تنزل یافته است. یک نمونه از این فضایل در بحث «موافقات عمر» قابل استناد است.

از مجموعه روایت‌هایی که در راستای تفکر قداست بخشی به خلیفه دوم در تقابل با پیامبر ﷺ به وجود آمد، روایاتی است که بر اساس آن‌ها سخن عمر بر سخن پیامبر ﷺ ترجیح داده شده و آیاتی از قرآن نیز در تأیید نظر عمر نازل شده است (بخاری، ۱۴۲۲: ۱/۸۹؛ قشیری نیشابوری، ۱۴۲۷: ۴/۱۸۶۵). در این دسته از روایات به گونه‌ای خلیفه دوم شخصیت پردازی می‌شود که نه تنها همسانی و برتری او در مواردی نسبت به پیامبر ﷺ نشان داده شود، بلکه در آینده نیز چرایی اجتهاد خلیفه دوم در برابر نص و در مقابل دستور صریح پیامبر ﷺ مشروع و قابل دفاع شود.

این قداست بخشی به خلیفه تا جایی پیش رفت که گفتند: هیچ حادثه‌ای اتفاق نیفتاد که مردم درباره آن سخن بگویند و عمر هم در آن باره حرفی بزند، مگر اینکه قرآن در آن مورد طبق گفته عمر نازل می‌شد (ترمذی، ۱۳۹۵: ۶/۵۸).

این نوع قداست آفرینی برای خلیفه دوم بر این اصل استوار است که فضیلت تراشان خواسته‌اند مقام خلیفه را به مقام پیامبر ﷺ نزدیک کرده و در مسئله وحی، او را نیز سهیم

سازند؛ ولی چون انتساب نزول وحی قرآنی به شخص خلیفه امکان نداشت و این نوع شرکت در وحی قابل قبول نبود، مسئله را بدین صورت مطرح کرده‌اند (نجمی، ۱۳۸۳: ۲۹۱).

یکی دیگر از شگردهای عمده برای قابل مقایسه ساختن خلفا با پیامبر ﷺ استفاده از روایاتی بود که در آن‌ها خلفا به‌ویژه در مسائلی همچون اخلاق، حیا و رعایت شأن دینی به‌عنوان افرادی که رفتارشان از پیامبر ﷺ نیز بالاتر است، معرفی می‌شدند. به‌طور خاص در برخی از این روایات، مانند جریان حیا در برابر عثمان بیان می‌شد که پیامبر ﷺ هنگام ورود عثمان، خود را مرتب می‌کرد و در مقابل دیگر صحابه به‌ویژه ابوبکر و عمر رفتاری متفاوت از خود نشان می‌داد (ابن حنبل، ۱۴۱۶: ۴۰ / ۳۸۷).

نکته مهمی که در این گزارش‌ها جلب توجه می‌کند، چرایی حضور پیامبر ﷺ است. هدف اصلی سازندگان این روایات، بالا بردن مقام خلفای اول، دوم و سوم بوده؛ اما چرا ارتقای مقام خلفا باید با کاهش یا تنزل مقام پیامبر ﷺ همراه باشد؟ یکی از دلایل احتمالی می‌تواند این باشد که ارائه تصویر برتری از خلفا به بهای کاهش قداست پیامبر ﷺ، تلاش برای مشروعیت بخشی به حاکمیت خلفا و مقدم داشتن نقش آن‌ها در جامعه اسلامی نسبت به پیامبر ﷺ بوده است. با نشان دادن خلفا به‌عنوان شخصیت‌های محوری و اصلاحگر، آنان به‌عنوان افرادی معرفی می‌شدند که حتی بر تصمیمات و رویکردهای پیامبر ﷺ نقد داشتند و می‌توانستند اصلاحاتی صورت دهند. در این بازیگری‌ها، مقصود می‌تواند این باشد که مردم را به پذیرش خاصیت دینی و اجتماعی خلفا و نقش رهبری و اصلاحگری آنان ترغیب کنند.

۲-۳. تحریف در افکار پیامبر ﷺ

واژه تحریف به‌طور عمده درباره تحریف متون در لفظ و معنا به‌کار می‌رود (معرفت، ۱۳۸۸: ۱۴)؛ اما هنگام سخن از تحریف افکار پیامبر ﷺ، منظور تحریف خط فکری ایشان است. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که مگر فکر و اندیشه را هم

می‌توان تحریف کرد؟ در جواب باید گفت هنگامی که ارکان فکری و اندیشه‌ای شخصیتی مجهول بماند یا غلط معنا شود، به طور قطع تحریف صورت گرفته و این زمانی است که مفاهیم اساسی و آموزه‌های اصلی یک شخصیت به شکلی متفاوت از آنچه که در واقع منظور او بوده، تفسیر و تأویل و یا حتی پنهان شود. این تفسیرها می‌توانند به گونه‌ای باشند که با استفاده از آن‌ها بتوان دیدگاه‌ها و اقدامات خاصی را توجیه کرد که ممکن است با اهداف و اصول اصلی آن شخصیت در تضاد باشند (خامنه‌ای، ۱۳۹۸: ۲۷).

جریان خلفا در پی این بود که افکار و اندیشه‌های پیامبر ﷺ را از بستر خاص زمان خود و نیازهای اجتماعی آن دوران بیرون آورده و به شکلی بازسازی کند که در تناسب با شرایط سیاسی جدید باشد. این کار از طریق تغییر در تفسیر قرآن، آرای فقهی و روایات انجام شد (عسکری، ۱۴۲۶: ۲ / ۴۷-۵۵) تا پیامبر ﷺ به گونه‌ای معرفی شود که پاسخ‌گوی نیازهای حکومت جدید باشد و نه الزامات دینی و اجتماعی زمان خود پیامبر ﷺ.

ایجاد چنین خوانشی از دین و پیامبر ﷺ نیازمند نظریه‌ای بود که بتواند با قرار گرفتن در پوششی از دین، مردم را همراه خود کند (موسوی کراماتی، ۱۳۹۸: ۷۳). در این راستا، جاعلان حدیث قلمرو افکار پیامبر ﷺ را مورد بهره‌برداری سیاسی قرار دادند و در این بخش چنان عمل کردند که رفتارهای سیاسی خلفا از انتقادات افکار عمومی کاملاً مصون بماند و از سوی دیگر، زمینه را برای اطاعت‌پذیری مطلق از خلفا حتی اگر در تناقض صریح و بی‌پرده با موازین اسلامی باشد، فراهم شود و خلفا بدون هیچ‌گونه شایستگی ذاتی، عقبه علمی و سرمایه معنوی صرفاً به علت قرار گرفتن در چنان جایگاهی بدون در نظر گرفتن چگونگی آن، مظهر حُسن و قبح اعمال به شمار آیند.

۳-۲-۱. انتخاب نشدن جانشین از سوی پیامبر ﷺ

یکی از مواردی که به عنوان تحریف در افکار پیامبر ﷺ می‌توان مطرح کرد، ادعای انتخاب نشدن صریح جانشین به وسیله ایشان است. در این نگرش، مسئله جانشینی

بخشی از مأموریت نبوت نبوده و پیامبر ﷺ به عمد تصمیم‌گیری درباره آن را به جامعه اسلامی واگذار کرده‌اند. برخی از دیدگاه‌های مطرح‌شده در این زمینه، به‌ویژه در بستر تاریخی و سیاسی پس از رحلت می‌تواند به نوعی مرتبط با تغییر و تحریف افکار و اندیشه پیامبر ﷺ تعبیر شود.

شایعه تعیین نشدن جانشین از سوی پیامبر ﷺ را اولین بار عایشه مطرح کرد. او اظهار کرد که پیامبر در حالی که سربردامن من داشت، از دنیا رفت و به کسی وصیت نکرد (بخاری، ۱۴۱۰: ۵ / ۵؛ قشیری نیشابوری، ۱۴۲۷: ۳ / ۱۲۵۷). همچنین ابوبکر در لحظات پایانی عمر آرزو کرده که ای کاش از پیامبر سؤال کرده بود که امر خلافت به چه کسی تعلق دارد تا کسی در آن نزاع نکند (ابوعبید، ۱۴۰۸: ۱۷۵؛ طبری، بی‌تا: ۳ / ۴۳۱). عمر بن خطاب نیز در پاسخ به فرزندش که از او خواسته بود تا جامعه را بدون رهبری رها نکند، گفته بود: اگر جانشینی برای خود تعیین نکنم، به رفتار پیامبر ﷺ اقتدا کرده‌ام و اگر جانشین مشخص کنم، راه ابوبکر را دنبال کرده‌ام (قشیری نیشابوری، ۱۴۲۷: ۳ / ۱۴۵۵؛ ابوداود، ۱۴۲۰: ۲ / ۱۲۸۵).

چنین دیدگاه‌هایی با نادیده گرفتن یا تحریف مواضع پیامبر ﷺ درباره جانشینی، نه تنها به عنوان راهبردی برای تحریف نگرش پیامبر ﷺ که ایشان کسی را به عنوان جانشین معرفی نکرده، مورد استناد قرار گرفت (ترمذی، ۱۴۱۹: ۴ / ۲۴۳)، بلکه زمینه‌ساز مشروعیت بخشی و تقویت خلافت شد. همچنین از آنجاکه این امر، مشروعیت جانشینی علی علیه السلام بر اساس وصیت‌های پیامبر ﷺ را به چالش می‌کشد، می‌تواند به عنوان تلاشی عمدی برای تغییر افکار عمومی نسبت به جانشینی علی علیه السلام تفسیر شود. البته آنچه در گستره روایات و گزارش‌های تاریخی مؤلفان اهل سنت مشاهده می‌شود، بیشتر ناظر به آن است که خلفای سه‌گانه به‌طور مستقیم از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله انتخاب نشدند؛ با این همه، وجود گزارش‌هایی همراه با حفظ قاعده انتخاب نشدن جانشین حاکی از آن است که آنان از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منصوب شده‌اند؛ برای نمونه از عایشه نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رفت که کسی را به جانشینی خود معین نکرده بود. در ادامه

از عایشه نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود: اگر می‌خواستم کسی را به جانشینی خود انتخاب کنم، ابوبکر و عمر را جانشین خود می‌کردم (نسائی، ۱۴۱۱: ۵ / ۳۹).

۳-۲-۲. اطاعت پذیری مطلق از حاکم

اطاعت از حاکم جائز در نظام خلافت، حقیقتی است که در مبانی نظری اندیشه اهل سنت ریشه دارد (عسقلانی، ۱۳۷۹: ۱۳ / ۷). این بینش یکی از اصول اساسی‌ای است که به پذیرش حکومت‌های جدید پس از پیامبر ﷺ و استمرار حیات سیاسی آن‌ها در جامعه اسلامی کمک کرده است. با چنین نگرشی، مشروعیت حاکمیت پس از پیامبر ﷺ همواره مورد تأیید و پشتیبانی اجتماعی قرار داشت و در عین حال به خلفای جدید این اختیار را می‌داد که خارج از چارچوب‌های دینی و قانونی عمل کنند (میرعلی، ۱۳۹۱: ۱۲۶).

برای درک ریشه‌های این نظریه باید توجه کرد که رفتار سیاسی خلفای سه‌گانه که به عنوان الگویی برای سیاست‌ورزی اهل سنت عمل می‌کرد، بنیان‌گذار چنین تفکری بود. اگرچه این نظریه به ظاهر در سیاست‌ورزی خلفای اولیه به وضوح دیده نمی‌شود، با کمی تأمل در رفتار سیاسی خلفای پس از رسول خدا ﷺ می‌توان رگه‌ها و نشانه‌های آن را یافت. به‌واقع شیوه‌های سیاسی و اقدامات خلفای نخستین تأثیرات عمیقی بر سیاست‌ورزی خلافت‌های اموی و عباسی داشت و این خلفا حداقل برای مشروعیت بخشیدن به اقدامات خود می‌کوشیدند که آن‌ها را به سنت و روش خلفای نخستین مرتبط سازند.

تفکر سیاسی اهل سنت درباره خلافت، همان‌گونه که به وسیله فقیهان و متکلمان سنی، به ویژه از قرن چهارم به بعد بیان شده، ترکیبی از مصالح عمومی و واقعیت‌های سیاسی-اجتماعی مسلمانان در آن دوره بوده است. اهل سنت خلافت را جزو مصالح عمومی دانسته و در چارچوب آن، پذیرش سلطنت و حکمرانی را به عنوان ضرورت‌های سیاسی در نظر می‌گرفتند (عنایت، ۱۳۸۰: ۳۳)؛ از این رو ابایی نداشتند که در وضع اصول

آن، رویدادهای تاریخ اسلام را ملاک و راهنمای رفتار خویش قرار دهند و اصول را با تحولات سیاسی و اجتماعی هماهنگ سازند. روایات فراوانی در منابع اهل تسنن وجود دارد که طبق آن‌ها رسول خدا ﷺ مسلمانان را از خروج علیه حاکم برحذر داشته است. این روایات از نظر دلالت و متن به دسته‌های مختلف تقسیم می‌شوند؛ مانند تساوی خروج برحاکم با مردن جاهلی؛ اطاعت از حاکم و خلیفه به اندازه‌ای مهم و ضروری است که هرکس صبر و شکیبایی را کنار بگذارد و یک وجب از حاکم دور شود، به مرگ جاهلی می‌میرد (بخاری، ۱۴۱۰: ۱۱ / ۸).

براساس دسته دیگری از روایات، ایستادگی در مقابل حاکم زمان و مخالفت با او برابر با خروج از اسلام است (ابن حنبل، ۱۴۱۶: ۳۵ / ۴۴۵). جالب است که چند مورد از این گونه روایات از زبان ابوذر غفاری در مواجهه با بدعت خلیفه سوم نقل شده است مانند نقلی که ابوذر به نماز چهار رکعتی عثمان در منا اعتراض کرد و گفت: پیامبر ﷺ و خلفای قبلی دو رکعت می‌خواندند. ابوذر با این که کار عثمان را یک بدعت می‌دانست؛ اما خودش نیز نماز را چهار رکعت خواند تا مخالفتی با حاکم و خلیفه نکرده باشد (همان، ۳۲۰ / ۳۸).

در روایات دیگری، پیامبر ﷺ توصیه کرده‌اند که باید در برابر حاکمی که زمام امور را در دست دارد، مطیع و فرمانبردار باشید؛ حتی اگر او به کارهایی دستور دهد که من آن را از جانب خداوند نیاورده باشم و جزو فرمان‌های دین به شمار نیاید (طبرانی، بی‌تا: ۲۰ / ۲۷۸). همچنین در برخی روایات، حاکم دارای موقعیت ویژه‌ای معرفی شده تا آنجا که او را سایه خداوند شمرده و دشنام و بی‌احترامی به او را جایز ندانسته‌اند (البانی، ۱۴۰۰: ۱ / ۴۷۳) و نیز کسی که از جماعت جدا شود و با حاکم مخالفت کند، پیرو شیطان است و همیشه همراه او خواهد بود (طبرانی، بی‌تا: ۱۷ / ۱۴۵) و به اطاعت از امیران به اندازه شهادت به وحدانیت خداوند اهمیت داده شده است (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹: ۸ / ۲۶۲۴). این دسته از روایات، بیشتر برای مقابله با شیعیان که در اقلیت بوده‌اند، ساخته شده است.

با توجه به نکات یادشده، نتایجی به شرح زیر به دست می‌آید که همگی به نوعی با جریان قداست‌سازی مرتبط هستند:

الف) پیامبر ﷺ بر این باورند که نباید از جماعت جدا شد و نباید بیعت با حاکم را شکست؛ زیرا چنین اقدامی با مردن جاهلی، خروج از اسلام و همراهی با شیطان برابر است.

ب) اطاعت مطلق از حاکم واجب است؛ حتی اگر حاکم ظالم باشد یا مرتکب معصیت شود. براساس این روایات، اطاعت از حاکمانی با رفتارهای نادرست اطاعت از خداوند به شمار می‌آید.

ج) هرکس علیه حاکم قیام کند و از جماعت جدا شود، حتی اگر حق داشته باشد، باید به مجازات سختی مانند اعدام برسد و در اجرای حکم، هیچ نوع ملاحظه‌ای نخواهد بود. تنها راه برخورد با مخالفان، کشتن آنان است.

۳.۳. تحریف در افعال پیامبر ﷺ

افعال پیامبر ﷺ یا به عبارت دیگر سنت‌های عملی ایشان نقش بسزایی در ساختار دینی اسلام داشتند. پس از رحلت پیامبر ﷺ، خلفای اسلامی کوشیدند سنت‌های عملی پیامبر ﷺ را تغییر داده یا برخی را تحریف کنند. تحریف در افعال، به طور کلی، به معنای تغییر یا بازسازی واقعیت‌های تاریخی و عملی‌ای است که در آن‌ها، اعمال یا رفتارهای خاصی از پیامبر ﷺ به گونه‌ای تفسیر می‌شود که با اهداف خاص سیاسی یا دینی هم‌راستا باشد. در این حالت، افعال و تصمیمات پیامبر ﷺ و خلفای سه‌گانه می‌تواند به گونه‌ای بازنویسی شود که به تأکید بر مشروعیت خلفا بینجامد. بدیهی است که تغییر در سنت پیامبر ﷺ غایتی است که از ایجاد تغییر در افکار و شخصیت پیامبر ﷺ به دست می‌آید و وقتی افکار و شخصیت ایشان برخلاف واقعیت بیان شود، ایجاد و تحکیم ارزش‌های رفتاری جدید آسان می‌گردد (موسوی کراماتی، ۱۳۹۸: ۷۵). از زمینه‌های مهمی که فضای خاصی را در این راستا فراهم کرد، مسئله اجتهاد در مقابل

نص بود که به عنوان یک ادبیات جدید در کنار قرآن و سنت پیامبر ﷺ برای همه کسانی که به هر دلیلی حاضر به پذیرفتن فرمان‌های پیامبر ﷺ به عنوان یک رکن در نظام اعتقادی نبودند، قرار گرفت تا در شرایط مختلف به آن پناه برند. آنچه در ادامه خواهد آمد، پیوندی ذاتی با مسئله اجتهاد در مقابل نص دارد.

۳-۳-۱. تحریف در نحوه اجرای سنت پیامبر ﷺ

یکی از تحریفات در افعال پیامبر ﷺ تحریف در نحوه اجرای آن بود. نمونه این نوع از تحریف، نحوه تقسیم بیت‌المال است. پیامبر اکرم ﷺ در تقسیم بیت‌المال بر اصل مساوات کامل عمل می‌کردند؛ به این معنا که هیچ تفاوتی میان مسلمانان از نظر جایگاه، قومیت، سابقه در اسلام و یا دیگر معیارها قائل نمی‌شدند. بدین سان همه مسلمانان به طور برابر از بیت‌المال سهم می‌بردند؛ چنان‌که حتی اهل بیت پیامبر ﷺ نیز هیچ‌گونه امتیاز ویژه‌ای در دریافت بیت‌المال نداشتند. پیامبر ﷺ سعی داشتند توزیع بیت‌المال را ابزاری برای کاهش شکاف طبقاتی و تأمین نیازهای اساسی جامعه قرار دهند و هم‌زمان روحیه برابری و هم‌بستگی اسلامی را در جامعه تقویت کنند. اما نحوه تقسیم بیت‌المال در زمان خلیفه دوم تغییرات قابل توجهی به خود دید که مهم‌ترین ویژگی‌های آن اولویت‌بندی براساس جایگاه و سابقه افراد بود. عمر سهم بیت‌المال را براساس سابقه در اسلام، نزدیکی به پیامبر ﷺ، شرکت در جنگ‌های اسلامی و قبیله یا خانواده‌ای که فرد به آن تعلق داشت، تعیین کرد؛ برای نمونه همسران پیامبر ﷺ و همچنین صحابه اولیه که در اسلام آوردن پیشگام بودند، سهم بیشتری نسبت به تازه‌مسلمانان دریافت کردند (یعقوبی، بی تا: ۲/۱۵۳). همچنین مهاجران غالباً برانصار (یاران مدینه) و قریش بر دیگران مقدم بودند. خلیفه دوم درباره چرایی تفاوت میان جویریّه، از همسران پیامبر ﷺ، با عایشه می‌گوید: هیچ‌گاه کنیزی را با دختر ابوبکر مساوی قرار نخواهم داد (بلاذری، ۱۳۹۴: ۲/۴۴۲).

همین موضوع در دوران خلافت عثمان و خلفای بعدی شکل افراطی به خود گرفت و

خلیفه طبق سلاطین شخصی و قومی، افراد مختلفی را در بیت المال سهیم کرد. پیامد این تغییرات در توزیع بیت المال به وسیله عمر باعث ایجاد شکاف های طبقاتی در جامعه اسلامی شد که این مسئله با روح برابری طلبانه اسلام که پیامبر ﷺ آن را ترویج کرده بود، در تضاد قرار گرفت.

۳-۲. متوقف کردن برخی سنت ها

نوع دیگری از تقابل با سنت پیامبر ﷺ در مکتب خلفا متوقف کردن برخی فرمان های اسلامی بود. حادثه کشته شدن مالک بن نویره در زمان خلیفه اول و اجتهاد خلیفه در این قضیه و انجام ندادن حد الهی، شاهد بسیار خوبی برای این مطلب است. وقتی خالد بن ولید از سوی ابوبکر مأمور گرفتن زکات از قبیله بنی تمیم شد، بعد از امتناع آنان افزون بر کشتن مالک بن نویره، مرتکب عمل منافی عفت شده و به همسر او تجاوز کرد (طبری، بی تا: ۳ / ۲۷۷؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۲ / ۳۵۷). آنچه در ادامه ماجرا می تواند مؤیدی برای این گفتار باشد، نوع واکنشی است که خلیفه اول در برابر آن از خود نشان داد. ابویکر در پاسخ به اعتراض خلیفه دوم به عملکرد خالد بن ولید گفت: خالد حکم خدا را تاویل کرد و اشتباه کرد، زبانت را از نکوهش او باز دار (همان).

در پاسخ ابویکر هیچ نشانه ای از استناد به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ دیده نمی شود. بدین سان به آسانی حکم خداوند از سوی حاکمیت سقیفه این چنین در معرض نسخ قرار گرفت و در پی آن ادبیات جدیدی به فرهنگ دینی مردم وارد، و خلیفه از قدرتی بلامنازع برخوردار شد.

نمونه آشکار دیگر در آن دوره، نسخ متعه نساء و حج از سوی خلیفه دوم است که در مقابل نص قرار گرفت و حتی در موازنه ای مساوی با سیره پیامبر ﷺ به شمار آمد. نکته قابل توجه اینکه خلیفه دوم با اذعان به حلال بودن متعه در زمان پیامبر ﷺ تحریم آن را اعلام کرد (ابن حنبل، ۱۴۱۶: ۲۲ / ۳۶۵). او در پاسخ به اعتراض برخی گفت: «أنا زمیل

محمد؛^۱ من هم ردیف پیامبر ﷺ هستم (طبری، بی تا، ۴ / ۲۲۵).

عمر با بیان چنین جمله‌ای درصدد القای این مطلب بوده که او نیز مانند پیامبر ﷺ قدرت امر و نهی داشته و می‌توانسته چیزهایی را حلال یا حرام کند. بدین سان خلیفه حدود اختیارات خود را درست همانند رسول خدا ﷺ دانسته (جعفریان، ۱۳۷۴: ۸۱) و وجود مرجعی جدید برای ابقا و الغای احکام با محوریت شخص خود در کنار قرآن و سنت پیامبر ﷺ را اعلام کرد.

از این دیدگاه، انشقاق دو جریان فکری پیش‌گفته بر مبنای اصالت بخشی به دو اصل متفاوت و رویارویی آن دو در صحنه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی بیشتر به چشم می‌خورد. در واقع این نزاع ترجمان دو منطق و فرهنگ درباره ارزش و جایگاه سیره رسول خدا است. قرار گرفتن سنت خلفا در عرض سیره پیامبر ﷺ و حتی اولویت و ترجیح آن را می‌توان در درگیری لفظی اصحاب مشاهده کرد. روزی عروۀ بن زبیر به ابن عباس گفت: «آیا از خدا پروا نمی‌کنی که اجازه متعه می‌دهی؟ ابن عباس در پاسخ، نظر خود را مستند به سنت پیامبر ﷺ کرد. عروۀ جواب داد: اما ابوبکر و عمر آن را انجام ندادند. ابن عباس گفت: من از رسول خدا ﷺ برای شما می‌گویم و شما از ابوبکر و عمر پاسخ می‌دهید» (ابن حنبل، ۱۴۱۶: ۲۵۲۱).

این نوع اختلاف که بیشتر در اصالت بخشی به رسول خدا ﷺ یا خلیفه دوم به وجود آمده بود، به دوران تابعین نیز سرایت کرد. عبدالله بن معمر لثی از امام باقر علیه السلام پرسید آیا صحت دارد که شما جواز به متعه داده‌اید؟ امام در پاسخ فرمودند: «خدا آن را در کتابش حلال کرده و سنت پیامبر ﷺ بر آن قرار گرفته و اصحاب آن را انجام داده‌اند. ابن معمر گفت: عمر آن را حرام کرده است. امام پاسخ فرمودند: تو بر فتوای صاحب عمل کن و من هم بر اساس حکم رسول خدا ﷺ عمل می‌کنم» (کلینی، ۱۴۰۷: ۵ / ۴۴۹).

۱. «زمیل» در کاربرد امروزی به معنای هم‌کلاسی است؛ اما در کاربرد قدیمی برای دو تنی گفته می‌شود که هرکدام در یک طرف شتری نشسته‌اند یا اینکه سوار بردو شتر با هم سفر می‌کنند.

با توجه به مطالب یادشده باید گفت رفتار خواص جامعه اسلامی پس از تغییر در مبانی دینی و فاصله گرفتن از مرجع اصلی تفکر و اندیشه اسلامی به شدت دستخوش تغییر و تحول شد؛ چنان که در گفت و گوی علمی و نظری میان موافقان و مخالفان رویکرد جدید پس از رسول خدا ﷺ، بحث بر سر اصالت بخشی گفتمان دینی میان سنت پیامبر ﷺ و سنت خلفا انجام می گرفت؛ تا جایی که عده ای قائل به تفوق و برتری سنت خلفا بر سنت پیامبر ﷺ بودند. چنین نگرشی در رفتار عملی و فرهنگ عمومی نیز تعمیم یافت؛ به گونه ای که مردم هنجارهای جدید خود را بر اساس فرهنگ خلفا و بدون در نظر گرفتن فرهنگ اصیل اسلامی مأخوذ از سیره رسول ﷺ تعیین می کردند.

زمانی که این احادیث و ده ها حدیث این چنینی کنار هم گذاشته می شود، به آسانی می توان پی برد که اگر هم این احادیث مخلوق یک نفر نباشد، مصنوع یک تفکر است. نتیجه ای که از رهگذر این احادیث به دست می آید، نه تنها تبری خلفا از رویکرد تغییر و تحریف سنت پیامبر ﷺ نیست، بلکه محق دانستن آنان در چنین رفتاری است. زمانی که این احادیث در زمینه حیا، غنا، رقص و نیز ناآگاهی پیامبر ﷺ از برخی مسائل دنیوی (قشیری نیشابوری، ۱۴۲۷: ۷/ ۹۵) جزئی از عناصر فرهنگی و دینی یک جامعه شناخته شد، متهم کردن پیامبر ﷺ به هذیان گویی در آخرین لحظات عمر به وسیله خلیفه دوم (بخاری، ۱۴۱۰: ۱/ ۹۷۰) دیگر مصداق توهین شناخته نمی شود. به هر رو نتیجه ای که از این روند حاصل شد، قداست سازی مقام خلافت به بهای قداست سوزی مقام نبوت بود.

نتیجه گیری

سنت پیامبر ﷺ به عنوان یکی از ارکان اساسی در اسلام، امکان بررسی ابعاد ناشناخته ای از تقدس بخشی به سه خلیفه اول را در ادبیات روایی فراهم می سازد. برخلاف دیدگاه های رایج که مسئله خلافت را عامل اصلی اختلاف در امت اسلامی معرفی می کنند، تحلیل دقیق تر نشان می دهد که اختلاف نظر درباره تفسیر و جایگاه

سنت نبوی، ریشه اصلی این شکاف بوده است. در واقع مسئله خلافت تابعی از این پرسش اساسی است که سنت پیامبر ﷺ چگونه در نظام فکری و عملی اسلام تعریف و تبیین می شود. تقابل جریان خلافت و مکتب امامت نیز ناشی از دورویکرد متفاوت به جایگاه سنت رسول خدا ﷺ بود. توضیح مطلب اینکه در مکتب اهل بیت ﷺ، سنت پیامبر ﷺ هم تراز با اطاعت از خداوند قلمداد شده و هرگونه اجتهاد مخالف با سنت به مثابه مخالفت با اراده الهی دانسته می شد. در مقابل، در مکتب خلفا، اجتهاداتی که با سنت و سیره پیامبر ﷺ در تعارض بودند، تحت عنوان اجتهاد شرعی پذیرفته و مشروعیت می یافتند.

یافته های پژوهش حاکی از آن است که تحریف در شخصیت، افکار و اعمال پیامبر ﷺ به منظور تثبیت قدرت دینی و سیاسی خلفا صورت گرفته است. این اقدامات نه تنها جایگاه پیامبر ﷺ را تضعیف کرد، بلکه به تقویت تقدس خلفا و تثبیت رهبری جدید در جامعه اسلامی انجامید. تحریفات یادشده در سه حوزه شخصیت، افعال و افکار پیامبر ﷺ تغییراتی اساسی در نگرش عمومی نسبت به مفهوم رهبری دینی و سیاست اسلامی ایجاد کرد. این تغییرات از یک سو مشروعیت حکومت های جدید را تقویت کرد و از سوی دیگر، گفتمان دینی مسلمانان را تحت تأثیر قرار داد. آثار این تحریف ها تا به امروز در اختلافات فقهی، کلامی و سیاسی میان مذاهب اسلامی قابل مشاهده بوده و بررسی این موضوع می تواند به درک و فهم عمیق تر تحولات اولیه اسلام و ریشه های اختلافات مذهبی کمک شایانی کند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی حاتم، عبد الرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم، مکتبه نزار مصطفی الباز، ریاض، ۱۴۱۹ق.
۳. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۵ق.
۴. ابن باز، عبدالعزیز بن عبدالله، فتاوی نور علی الدرب، إدارة مجلة البحوث الإسلامیة، ریاض، ۱۴۲۸ق.
۵. ابن حنبل، احمد بن محمد، فضائل الصحابة، دار ابن الجوزی، القاهرة، ۱۴۳۰ق.

۶. ابن حنبل، احمد بن محمد، *مسند الإمام أحمد بن حنبل*، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۱۶ق.
۷. ابن سعد، محمد بن سعد، *الطبقات الكبرى*، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۰ق.
۸. ابن عساکر، علی بن حسن، *تاریخ مدینة دمشق*، تحقیق: علی شبیری، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۹. ابن فارس، أحمد بن فارس، *معجم مقاییس اللغة*، مکتب الإعلام الإسلامی، قم، ۱۴۰۴ق.
۱۰. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، *البدایة والنهائة*، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۷ق.
۱۱. ابن ماجه، محمد بن یزید، *سنن ابن ماجه*، دار الرسالة العالمیة، بی جا، ۱۴۳۰ق.
۱۲. ابو داود، سلیمان بن أشعث، *سنن أبی داود*، دار الحدیث، القاهرة، ۱۴۲۰ق.
۱۳. ابو عبید، قاسم بن سلام، *الأموال (أبى عبید)*، تحقیق: محمد خلیل هراس، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۸ق.
۱۴. احمد مختار، عمر، *معجم اللغة العربیة المعاصرة*، عالم الکتب، القاهرة، ۱۴۲۹ق.
۱۵. الیاده، میرچاه، *مقدس و نامقدس*، ترجمه بهزاد سالکی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۹۱ش.
۱۶. امامی زاده، سید مصطفی، «نقش سابقه مثبت و منفی افراد در ارزشیابی آن‌ها از منظر قرآن و حدیث»، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد قرآن و حدیث، قم، ۱۳۹۷ش.
۱۷. البانی، محمد ناصرالدین، *السنة لابن أبی عاصم*، المکتب الإسلامی، بیروت، ۱۴۰۰ق.
۱۸. بخاری، محمد بن اسماعیل، *صحیح البخاری*، لجنة إحياء كتب السنّة، القاهرة، ۱۴۱۰ق.
۱۹. بلاذری، احمد بن یحیی، *أنساب الأشراف*، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۴ق.
۲۰. ترمذی، محمد بن عیسی، *سنن الترمذی*، دار الحدیث، القاهرة، ۱۴۱۹ق.
۲۱. جعفریان، رسول، *تاریخ خلفا*، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ش.
۲۲. حاکم نیشابوری، احمد بن علی، *المستدرک علی الصحیحین*، دار التأصیل، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۲۳. حکیم، سید محمدتقی، *أصول العامة للفقہ المقارن*، مؤسسه آل البيت ﷺ، قم، ۱۳۹۰ش.
۲۴. حلّی، حسن بن یوسف، *کشف المراد: شرح تجرید الاعتقاد*، کتاب فروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۷۲ش.
۲۵. خامنه‌ای، سید علی، *مجموعه بیانات حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای مدظله‌العالی درباره شخصیت حضرت امام خمینی*، انتشارات انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۹۴ش.
۲۶. خامنه‌ای، سید علی، *مواعظ، انحرافات و دشمنی‌ها با امام و خط امام*، مؤسسه پژوهشی- فرهنگی انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۹۸ش.
۲۷. راغب أصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات ألفاظ القرآن*، دار القلم، بیروت، ۱۴۱۲ق.
۲۸. زمخشری، محمود بن عمر، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ق.
۲۹. زهادت، عبدالمجید، «ایمان ابوبین پیامبر اکرم ﷺ نزد فریقین»، *امامت پژوهی*، شماره ۱۸، ۱۳۹۴ش.
۳۰. شاملو، سعید، *مکاتب و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت*، رشد، تهران، ۱۳۸۲ش.

۳۱. صفوری، عبدالرحمن بن عبدالسلام، *نزهة المجالس ومنتخب النفائس*، المطبعة الكاستلية، مصر، ۱۲۸۳ق.
۳۲. طباطبائی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۰ق.
۳۳. طبرانی، أبو القاسم سلیمان بن أحمد، *المعجم الأوسط*، تحقیق: طارق بن عوض الله، دار الحرمین، القاهرة، بی تا.
۳۴. طبرانی، أبو القاسم سلیمان بن أحمد، *المعجم الكبير*، مكتبة ابن تيمية، القاهرة، بی تا.
۳۵. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الأمم والملوک*، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، بی تا.
۳۶. عسقلانی، أحمد بن علی، *فتح الباری شرح صحیح البخاری*، دار المعرفة، بیروت، ۱۳۷۹ق.
۳۷. عسکری، حسن بن عبدالله، *الفروق اللغویة*، دار العلم والثقافة، القاهرة، ۱۹۹۸م.
۳۸. عسکری، مرتضی، *معالم المدرستین*، مرکز الطباعة و النشر للمجمع العالمی لأهل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۲۶ق.
۳۹. عسکری، مرتضی، *نقش ائمه در احیای دین*، دانشکده اصول الدین، قم، ۱۳۸۸ش.
۴۰. عنایت، حمید، *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر*، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، خوارزمی، تهران، ۱۳۸۰ش.
۴۱. قشیری نیشابوری، مسلم بن الحجاج، *صحیح مسلم*، دار طيبة، ریاض، ۱۴۲۷ق.
۴۲. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۴۰۷ق.
۴۳. محمدی ری شهری، محمد، *تحکیم خانواده از نگاه قرآن و حدیث*، دارالحدیث، قم، ۱۳۸۹ش.
۴۴. معرفت، محمدهادی، *تعریف نابذیری قرآن*، ترجمه علی نصیری، مؤسسه فرهنگی تمهید، قم، ۱۳۸۸ش.
۴۵. معین، محمد، *فرهنگ فارسی*، بهزاد، تهران، ۱۳۸۱ش.
۴۶. موسوی کراماتی، محمدتقی، «چگونگی تغییر گفتمان فرهنگی. سیاسی جامعه پس از رسول خدا صلى الله عليه وآله با تأکید بر احادیث ساختگی»، *تاریخ اسلام*، شماره ۷۷، ۱۳۹۸ش.
۴۷. میرعلی، محمدعلی، «نظریه اطاعت از حاکم جائز در فقه سیاسی اهل سنت»، *حکومت اسلامی*، شماره ۶۵، ۱۳۹۱ش.
۴۸. ناظمیان فرد، علی، «سقیفه؛ بازتولید سیادت جاهلی»، *پژوهش های تاریخی*، شماره ۱۲، ۱۳۹۰ش.
۴۹. نجمی، محمدصادق، *سیری در صحیحین*، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۸۳ق.
۵۰. نسائی، احمد بن علی، *السنن الكبرى*، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۱ق.
۵۱. نووی، ابو زکریا محیی الدین، *المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۲ق.
۵۲. یعقوبی، احمد بن اسحاق، *تاریخ الیعقوبی*، دار صادر، بیروت، بی تا.